



رقابت ژئوپلیتیکی ایالات متحده آمریکا و چین در خاورمیانه: از انرژی تا امنیت

کیومرث یزدان پناه درو، آیدا جوادی یاجلو، رامین رستگار^۳

۳۵

چکیده

خاورمیانه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی جهان، همواره عرصه رقابت قدرت‌های بزرگ بوده است. در دو دهه اخیر، ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین به دو بازیگر اصلی این رقابت تبدیل شده‌اند. ایالات متحده با وجود کاهش وابستگی انرژی به منطقه، همچنان حضور نظامی و امنیتی گسترده‌ای دارد و تلاش می‌کند نفوذ راهبردی خود را برای تضمین امنیت متحدان و مقابله با تهدیدات حفظ کند. در مقابل، چین با توجه به نیاز فزاینده به منابع انرژی، استراتژی متفاوتی را اتخاذ کرده و از طریق سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی و گسترش روابط اقتصادی در چارچوب ابتکار «کمربند و جاده»، جایگاه خود را در منطقه تثبیت کرده است. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و چین در خاورمیانه می‌پردازد. داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی، گزارش‌های نهادهای بین‌المللی و تحلیل مراکز پژوهشی گردآوری و از طریق تحلیل محتوای کیفی و مقایسه تطبیقی بررسی شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که رقابت آمریکا و چین در خاورمیانه ماهیتی ترکیبی دارد؛ بدین معنا که در حالی که دو کشور در عرصه‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی در تعارض هستند، در حوزه انرژی و اقتصاد نوعی وابستگی متقابل میان آن‌ها شکل گرفته است. همچنین، کشورهای منطقه با بهره‌گیری از سیاست موازنه‌گرایی، می‌کوشند از این رقابت برای افزایش قدرت و منافع خود استفاده کنند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که این رقابت نه تنها آینده امنیت انرژی و توازن قدرت منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار خواهد داد، بلکه می‌تواند یکی از محورهای اصلی تغییر در نظم بین‌الملل و حرکت آن از تک‌قطبی به چندقطبی باشد.

کلیدواژه‌ها: ایالات متحده آمریکا، جمهوری خلق چین، خاورمیانه، رقابت ژئوپلیتیکی، امنیت انرژی، کمربند و

جاده، توازن قدرت.

دوره ۱۰، شماره ۱، پیاپی ۳۶

بهار ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۲/۰۵

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۳/۱۷

صص: ۱۹۷-۱۷۱

شاپا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



۱. دانشیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد ژئوپلیتیک دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

مقدمه

خاورمیانه به عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی جهان، همواره در کانون رقابت قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. این منطقه به دلیل برخورداری از موقعیت جغرافیایی ویژه، تسلط بر گذرگاه‌های انرژی (نظیر تنگه هرمز و باب‌المندب) و ذخایر عظیم نفت و گاز، از اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک بالایی برخوردار است (Gilpin, 1981). پس از پایان جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا با بهره‌گیری از برتری نظامی و ایجاد ائتلاف‌های امنیتی، به قدرت مسلط در منطقه تبدیل شد. حضور گسترده نظامی، کنترل جریان انرژی و حمایت از متحدان منطقه‌ای، سه محور اصلی راهبرد آمریکا در خاورمیانه طی سه دهه اخیر بوده است (Waltz, 1979).

با این حال، در دو دهه اخیر شاهد ظهور چین به عنوان یک قدرت اقتصادی جهانی هستیم که تلاش می‌کند نفوذ خود را در خاورمیانه گسترش دهد. سیاست خارجی چین برخلاف آمریکا عمدتاً بر پایه ابزارهای اقتصادی و دیپلماسی نرم بنا شده است. ابتکار «کمربند و جاده» که از سال ۲۰۱۳ توسط شی جین‌پینگ مطرح شد، بستری را برای سرمایه‌گذاری گسترده در زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی و تجارت در خاورمیانه فراهم کرده است (Kissinger, 2011). این تحول نشان‌دهنده تغییر الگوی رقابت از صرفاً نظامی-امنیتی به رقابت چندبعدی است که ابعاد اقتصادی، فناوری و فرهنگی را نیز دربر می‌گیرد (Keohane & Nye, 1977).

رقابت آمریکا و چین در خاورمیانه پیامدهای گسترده‌ای دارد. از یک‌سو، حضور نظامی و سیاسی آمریکا همچنان مانع از گسترش کامل نفوذ چین می‌شود. از سوی دیگر، افزایش نیاز چین به انرژی، این کشور را ناگزیر کرده تا روابط خود را با کشورهای تولیدکننده نفت و گاز منطقه تقویت کند. این شرایط باعث شکل‌گیری نوعی وابستگی متقابل پیچیده شده است که می‌تواند هم به همکاری منجر شود و هم به تشدید تقابل (Allison, 2017).

علاوه بر این، کشورهای منطقه نیز صرفاً بازیگران منفعل نیستند، بلکه با اتخاذ سیاست‌های موازنه‌گرایانه تلاش می‌کنند از رقابت آمریکا و چین برای افزایش قدرت و منافع خود استفاده کنند. ایران، عربستان سعودی، ترکیه و اسرائیل هر یک به گونه‌ای می‌کوشند تا روابط خود را با هر دو قدرت تنظیم کرده و در عین حال جایگاه منطقه‌ای خود را ارتقا دهند (Walt, 1987).

با توجه به این شرایط، بررسی رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و چین در خاورمیانه نه تنها برای درک آینده نظم امنیتی و انرژی منطقه‌ای اهمیت دارد، بلکه برای تحلیل کلی تغییر در ساختار نظم بین‌الملل نیز ضروری است. گذار احتمالی نظام جهانی از تک‌قطبی تحت رهبری آمریکا به سمت چندقطبی نامتقارن، خاورمیانه را به یکی از کانون‌های اصلی این تحول تبدیل کرده است (SIPRI, 2022).

سوال اصلی پژوهش

سوال اصلی که در این پژوهش مطرح است: رقابت ژئوپلیتیکی ایالات متحده و چین در خاورمیانه چه تاثیری بر امنیت و توازن قدرت منطقه ای دارد؟

روش پژوهش

این پژوهش از نوع کاربردی-تحلیلی است. به این معنا که هدف اصلی آن، تحلیل رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و چین در خاورمیانه و تبیین پیامدهای آن برای امنیت انرژی و نظم منطقه ای است. موضوع پژوهش ماهیتی پیچیده، چندبعدی و راهبردی دارد که با داده های کمی صرف قابل تبیین نیست. تمرکز پژوهش بر تحلیل گفتمان سیاست خارجی، اسناد رسمی، گزارش های بین المللی و منابع دانشگاهی است. از زمان آغاز ابتکار « کمربند و جاده » توسط چین تا تحولات اخیر ژئوپلیتیکی در خاورمیانه است که این بازه امکان بررسی تغییرات سیاست های آمریکا و چین در منطقه را فراهم می کند.

مبانی نظری پژوهش

پژوهش حاضر برای تحلیل رقابت ژئوپلیتیکی ایالات متحده و چین در خاورمیانه از ترکیب چندنظریه کلیدی در روابط بین الملل بهره می گیرد. استفاده از رویکرد چندنظریه ای این امکان را فراهم می آورد که ابعاد متنوع رقابت شامل امنیتی، اقتصادی و انرژی بهتر تبیین شود.

۱- نظریه وابستگی متقابل

در وابستگی متقابل، اثرات متقابل و پرهزینه‌ای از تعامل بین بازیگران وجود دارد. سیاست‌ها و اقدامات یک بازیگر تأثیر عمیقی بر سیاست‌ها و اقدامات سایر بازیگران دارد و برعکس. وابستگی متقابل

نه تنها به معنای صلح و همکاری بین بازیگران است، بلکه رابطه‌ای بین بازیگران است که با همکاری، وابستگی و تعامل در تعدادی از حوزه‌های مختلف و همچنین درگیری مشخص می‌شود. وابستگی متقابل پیچیده نظریه‌ای است که بر روش‌های پیچیده‌ای تأکید می‌کند که در نتیجه‌ی پیوندهای فزاینده، بازیگران فراملی به یکدیگر وابسته، نسبت به اقدامات یکدیگر آسیب‌پذیر و نسبت به نیازهای یکدیگر حساس می‌شوند. وابستگی متقابل پیچیده به این صورت تعریف می‌شود: «یک مفهوم فراملی اقتصادی که فرض می‌کند دولت‌ها تنها بازیگران مهم نیستند، مسائل رفاه اجتماعی در کنار مسائل امنیتی در دستور کار جهانی در مرکز توجه قرار دارند و همکاری به اندازه‌ی درگیری، از ویژگی‌های غالب سیاست بین‌الملل است.» (Genest, 1996: 140). در دنیای «وابستگی متقابل پیچیده»، با وجود افزایش همکاری اقتصادی و وابستگی متقابل زیست‌محیطی، نمی‌توان احتمال درگیری‌های نظامی بین‌المللی را نادیده گرفت. با این حال، برخلاف سیاست قدرت سستی، در «وابستگی متقابل پیچیده» این ممکن است بازی با حاصل جمع صفر نباشد. «سیاست وابستگی متقابل اقتصادی و زیست‌محیطی حتی زمانی که می‌توان از همکاری انتظار سود خالص زیادی داشت، شامل رقابت است.» (Keohane & Nye, 1977:10).

رابرت او. کوهن و جوزف اس. نای در کتاب خود با عنوان «قدرت و وابستگی متقابل: سیاست جهانی در حال گذار»، سه ویژگی اصلی وابستگی متقابل پیچیده را شرح داده‌اند: -
کانال‌های چندگانه: در سیاست بین‌الملل، کانال‌های متعددی وجود دارد که جوامع را به هم متصل می‌کند، از جمله تمام معاملات بین دولتی، فرادولتی و فراملی.

عدم وجود سلسله مراتب در میان مسائل: در دنیای وابستگی متقابل پیچیده، هیچ سلسله مراتبی در میان مسائل وجود ندارد. خط تقسیم بین سیاست داخلی و خارجی مبهم می‌شود و هیچ دستور کار روشنی در روابط بین دولتی وجود ندارد. مسائل متعددی وجود دارد که در یک سلسله مراتب روشن یا منسجم مرتب نشده‌اند. از جمله موارد دیگر، «امنیت نظامی به طور مداوم بر دستور کار غالب نیست.» (کوهن و نای، ۱۹۷۷:۲۵)

نقش جزئی نیروی نظامی: برخلاف نقش محوری که نیرو در دنیای واقع‌گرایان دارد، یعنی یک ضرورت نهایی برای تضمین بقا، وابستگی متقابل پیچیده فرض می‌کند که در روابط بین‌الملل نیرو از اهمیت کمی برخوردار است. وقتی وابستگی متقابل پیچیده غالب باشد، نیروی نظامی می‌تواند در حل

اختلافات بر سر مسائل اقتصادی بین اعضای یک اتحاد بی‌ربط باشد، اما همزمان برای روابط سیاسی و نظامی اتحاد با بلوک رقیب بسیار مهم باشد. به گفته کوهن و نای، روابط شدید نفوذ متقابل ممکن است وجود داشته باشد، اما زور دیگر راه مناسبی برای دستیابی به اهداف دیگری مانند رفاه اقتصادی و زیست‌محیطی که اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند، در نظر گرفته نمی‌شود، زیرا اغلب اثرات نیروی نظامی بسیار پرهزینه و نامشخص است. (کوهن و نای، ۱۹۷۷:۲۸). مطابق این نظریه که در این پژوهش مطرح است، آمریکا و چین با وجود رقابت در حوزه‌های ژئوپلیتیکی، روابط اقتصادی گسترده‌ای دارند. چین بزرگترین خریدار نفت خاورمیانه است و آمریکا همچنان به صادرات انرژی و بازارهای جهانی وابسته است. بنابراین رقابت این دو قدرت مطلقاً تقابلی نیست، بلکه همراه با نوعی همزیستی اجباری است.

۲- نظریه تله توسیدید

تله توسیدید به اولویت شرایط ساختاری نظام بین‌ایالتی - به طور خاص، ظهور برابری تقریبی قدرت بین دو تا از مهمترین کشورهای جهان - به عنوان عامل تعیین‌کننده جنگ اشاره دارد. طبیعتاً، این تأکید دلالت بر این دارد که رهبران تحت نفوذ سیستمی قدرتمندی هستند، به طوری که اراده یا قضاوت شخصی آنها در تصمیم‌گیری در مورد جنگ و صلح اهمیت بسیار کمتری دارد (Chan, 2019). رهبران چین و آمریکا همچنین ممکن است به طور جدی گمراه شوند اگر این گزاره را بپذیرند که یک انتقال قدرت قریب‌الوقوع وجود دارد - نتیجه‌گیری مشکل‌ساز که بر اساس شمارش کمیت دارایی‌های ملموس (مثلاً میزان جمعیت، تولید اقتصادی، حجم صادرات، سخت‌افزار نظامی) به جای تأکید بر ویژگی‌های ناملموس‌تر مانند سازگاری و تاب‌آوری نهادی جامعه، توانایی دولت در بسیج و به‌کارگیری مؤثر منابع موجود، و بهره‌وری و ظرفیت نوآرانه یک اقتصاد برای پیشگامی در بخش‌های فناوری پیشرو، بنا شده است.

هژمون‌های گذشته (مثلاً بریتانیا، هلند، پرتغال) هرگز بزرگترین قلمرو (داخلی)، جمعیت یا ارتش دائمی را نداشتند، بلکه در شور کارآفرینی و تجارت جهانی مبتنی بر قدرت دریایی برتری داشتند. غزالها معمولاً فیل‌ها را شکست داده‌اند. در نهایت، روابط بین‌الملل به ندرت موضوع توازن قدرت دوجانبه است؛ بلکه نتایج جنگ به قدرت ائتلافی بستگی دارد. در مورد اینکه آیا چین یا ایالات متحده متحدان قدرتمندتری دارند یا خیر، شکی نیست (Chan, 2019). مطابق این نظریه در این پژوهش چین به عنوان قدرت نوظهور در تلاش است نفوذ آمریکا در خاورمیانه را محدود کند. ایالات متحده از

این افزایش نفوذ هراس دارد و می‌کوشد از طریق حضور نظامی و ائتلاف‌های منطقه‌ای، موقعیت خود را تثبیت کند که در این بین خاورمیانه می‌تواند یکی از نقاط بالقوه تشدید این «تله» باشد.

۳- هژمونی پایدار

نظریه هژمونی پایدار (Hegemonic Stability Theory) یکی از مهم‌ترین رویکردها در اقتصاد سیاسی بین‌الملل است که توسط چارلز کیندلبرگر (۱۹۷۳) مطرح و بعدها توسط پژوهشگرانی چون گیلپین (۱۹۸۱) و کراسنر (۱۹۷۶) توسعه یافت. این نظریه بر این اصل استوار است که ثبات در نظام بین‌الملل زمانی برقرار می‌شود که یک قدرت مسلط یا «هژمون» توانایی و اراده کافی برای تأمین کالاهای عمومی بین‌المللی داشته باشد (Kindleberger, 1973). به‌طور مشخص، این نظریه سه گزاره اصلی دارد:

۱. نظم جهانی بدون یک قدرت هژمون دچار بی‌ثباتی می‌شود.
۲. هژمون با قدرت اقتصادی و نظامی خود قادر است کالاهای عمومی مانند امنیت مسیرهای دریایی، نظام مالی بین‌المللی و آزادی تجارت را تأمین کند (Gilpin, 1981).

۳. اگرچه این امر برای هژمون پرهزینه است، اما در بلندمدت باعث تحکیم جایگاه و افزایش مشروعیت آن می‌شود (Krasner, 1976). از منظر این نظریه، وجود هژمون شرط لازم برای پایداری نظم بین‌الملل است؛ زیرا در غیاب چنین قدرتی، هیچ کشوری انگیزه یا توان کافی برای پرداخت هزینه‌های لازم جهت تأمین کالاهای عمومی ندارد و این امر منجر به بحران و فروپاشی می‌شود (Kindleberger, 1973). مطابق این نظریه در این پژوهش آمریکا نقش هژمون در تأمین امنیت دریایی و حفاظت از جریان انرژی خاورمیانه را ایفا کرده است که ورود چین این نظم را به چالش کشیده و احتمالاً به سمت نظم چندقطبی سوق می‌دهد.

۴- نظریه منطقه‌گرایی نوین

نظریه منطقه‌گرایی نوین (New Regionalism Theory) از دهه ۱۹۹۰ به بعد، به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد، به یکی از رویکردهای مهم در روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی تبدیل شد. این نظریه نخستین بار توسط اندیشمندانی چون بیورن هتته (Hettne, 1999) و فردریک سودرباوم (Söderbaum, 2003) مطرح شد و در تقابل با منطقه‌گرایی کلاسیک دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی قرار گرفت. منطقه‌گرایی کلاسیک عمدتاً مبتنی بر همکاری‌های اقتصادی و تجاری میان دولت‌های ملی بود و بیشتر بر کاهش تعرفه‌ها و ایجاد بازارهای مشترک تأکید داشت. اما منطقه‌گرایی نوین بر این باور

است که مناطق نه صرفاً بر اساس اقتصاد و دولت‌ها، بلکه به‌عنوان پدیده‌های چندبعدی و چندلایه شکل می‌گیرند. این مناطق می‌توانند شامل ابعاد سیاسی، امنیتی، فرهنگی و حتی هویتی باشند (Hettne, 2003). بر اساس این نظریه، مناطق جدید به‌طور هم‌زمان تحت تأثیر فرآیندهای جهانی‌شدن (globalization) و محلی‌گرایی (localization) قرار دارند و از تعامل این دو سطح، نوعی «منطقه‌گرایی نوین» شکل می‌گیرد (Söderbaum, 2016). برخلاف رویکرد کلاسیک، در منطقه‌گرایی نوین نه تنها دولت‌ها، بلکه بازیگران غیردولتی مانند سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و حتی جامعه مدنی نیز نقش مهمی در فرایند منطقه‌ای شدن ایفا می‌کنند. یکی دیگر از ویژگی‌های کلیدی این نظریه، توجه به ابعاد امنیتی و هویتی مناطق است. هتته (1999) تأکید می‌کند که مناطق می‌توانند به‌عنوان «اجتماعات امنیتی» (security communities) عمل کنند، جایی که هویت مشترک و اعتماد متقابل میان کشورها باعث کاهش احتمال بروز منازعه می‌شود.

به‌طور خلاصه، نظریه منطقه‌گرایی نوین بیان می‌کند که مناطق معاصر، محصول برهم‌کنش نیروهای داخلی و خارجی‌اند؛ آن‌ها هم از فشارهای جهانی تأثیر می‌پذیرند و هم از ویژگی‌های بومی و محلی. بنابراین، منطقه‌گرایی نوین را می‌توان تلاشی برای فهم پویایی‌های پیچیده روابط بین‌الملل در عصر جهانی‌شدن دانست (Hettne & Söderbaum, 2000). مطابق این نظریه خاورمیانه نه تنها عرصه تعامل قدرت‌های محلی (ایران، عربستان، ترکیه و اسرائیل) است، بلکه تحت تأثیر حضور قدرت‌های جهانی (آمریکا و چین) قرار دارد که این امر باعث می‌شود که منطقه به میدان رقابت ترکیبی جهانی - منطقه‌ای بدل گردد.

مطابق این چارچوب نظری ترکیبی، می‌توان گفت رقابت آمریکا و چین در خاورمیانه صرفاً یک رقابت امنیتی یا اقتصادی نیست، بلکه پدیده‌ای چندبعدی است که هم‌زمان فرصت‌ها و تهدیدهایی برای ثبات منطقه و نظم بین‌الملل به همراه دارد.

یافته‌های پژوهش

۱- تغییر الگوی حضور آمریکا در خاورمیانه

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، همچنان در جستجوی یک پیروزی بزرگ و ملموس در سیاست خارجی است. سیاست خارجی ترامپ ۲,۰ هوز در تلاش است تا از فعالیت‌های دیوانه‌وار

خود برای پایان دادن به جنگ‌های جنبشی، ضمن دنبال کردن یک جنگ اقتصادی بی‌سابقه با بخش بزرگی از جهان، به یک نتیجه مثبت عمده دست یابد. گردباد عدم قطعیت از زمان بازگشت ترامپ به قدرت در ژانویه، هنوز نتوانسته است جایگاه استراتژیک کلی آمریکا را در جهان بهبود بخشد. گزارش زیر، اقدامات دولت ایالات متحده را در سه ماه گذشته از ماه مه تا اواسط ژوئیه ۲۰۲۵ ارزیابی می‌کند. این گزارش، قضاوت‌های تحلیلی مستقل یکی از تحلیلگران موسسه خاورمیانه را بر اساس تحقیقات سیاسی او و حمایت تحقیقاتی از همکاران کلیدی و همچنین بازخورد مستقل همکاران در یک فرآیند بررسی همتا، نشان می‌دهد. این گزارش بخشی از یک ارزیابی منظم و سه‌ماهه است که شامل یک کارنامه با نمرات در پنج حوزه کلیدی سیاست بر اساس منافع امنیت ملی دیرینه ایالات متحده در خاورمیانه و اولویت‌های تعیین‌شده توسط دولت فعلی ایالات متحده است.

در پنج حوزه کلیدی سیاست‌گذاری بر اساس منافع اصلی امنیت ملی ایالات متحده در خاورمیانه و اولویت‌های تعیین‌شده توسط دولت فعلی ایالات متحده است. برخی از منافع اصلی و دیرینه آمریکا در این بخش از جهان شامل امنیت انرژی، حمایت از شرکای ایالات متحده، ثبات منطقه‌ای، آزادی ناوبری، جلوگیری از جنگ، مبارزه با تروریسم، مهار ایران و عدم اشاعه است. اولویت‌های تعیین‌شده توسط دولت دوم رئیس‌جمهور دونالد ترامپ شامل بازدارندگی ایران، مقابله با شبکه‌های تروریستی و گسترش همکاری اقتصادی و فناوری با شرکای کلیدی است. سفر رئیس‌جمهور ترامپ به عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی در اواسط ماه مه، سفری که شامل تغییر سیاست عمده برای لغو تحریم‌ها علیه سوریه و دیدار با رئیس‌جمهور فعلی و رهبر سابق شورشیان، احمد الشرح، و توافقاتی در زمینه همکاری در زمینه فناوری و هوش مصنوعی (AI) بود که نشان دهنده یک توسعه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی بزرگ است. حملات نظامی ایالات متحده علیه سایت‌های هسته‌ای ایران در ۲۲ ژوئن، به همراه حمایت ایالات متحده از یک کمپین نظامی ۱۲ روزه اسرائیل که برنامه هسته‌ای و رهبری و زیرساخت‌های نظامی ایران را هدف قرار می‌داد. دیپلماسی در منطقه به رهبری استیو ویتکوف و تام باراک، فرستادگان ترامپ، با هدف دستیابی به آتش‌بس دیگری بین اسرائیل و حماس در غزه، ایجاد روابط با رهبران جدید در سوریه و لبنان و پنج دور مذاکره با ایران که با حمله اسرائیل به ایران در ۱۳ ژوئن از مسیر خود خارج شد. تأثیر این اقدامات مهم ایالات متحده در خاورمیانه همچنان متفاوت است. شرکای نزدیک واشنگتن در منطقه، به ویژه کشورهایی که ترامپ در از آنها بازدید کرد، فرصت‌های

جدیدی را برای تعمیق روابط استراتژیک، اقتصادی، انرژی، فناوری و نظامی با ایالات متحده مشاهده کرده‌اند. با این حال، تأثیر تعرفه‌های ترامپ و جنگ تجاری گسترده‌تر ممکن است در نهایت این فرصت‌ها را برای تقویت روابط دوجانبه از بین ببرد و می‌تواند این شرکای منطقه‌ای را برای تنوع بخشیدن به روابط اقتصادی جهانی خود ترغیب کند.

ایران، اسرائیل-فلسطین و حوثی‌ها در یمن همچنان سه متغیر اصلی حل نشده در معادله خاورمیانه هستند، در حالی که سوریه و لبنان نمایانگر گشایش‌های کلیدی برای سیاست ایالات متحده هستند. رویکرد کلی سیاست خارجی ترامپ با دیپلماسی معامله‌ای، تعامل نظامی گزینشی و تلاش برای استفاده از قدرت اقتصادی آمریکا برای کسب نفوذ در سراسر جهان مشخص می‌شد. روش کار ترامپ بر تقسیم بار با شرکای جهانی، بدبینی به نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و کمپین مداوم برای تغییر اساسی نهادهای امنیت ملی ایالات متحده تأکید داشته است.

بودجه و لایحه مالیاتی ترامپ در ۲۰۲۵ نشان‌دهنده تغییر اساسی در اولویت‌ها به دور از نهادهای سنتی امنیت ملی، افزایش چشمگیر بودجه برای سیاست‌های سختگیرانه مهاجرتی و کاهش شدید بودجه برای علم و شبکه امنیت اجتماعی آمریکا است. فرمول گسترده‌تر حکومتداری که در بودجه این کشور مشخص شده است، سرمایه‌گذاری در ابزارهایی را که ایالات متحده دهه‌ها برای تعامل با خاورمیانه وسیع‌تر، به ویژه با دیپلماسی و کمک‌های توسعه‌ای، از آنها استفاده کرده است، کاهش می‌دهد. این اقدامات، همراه با کاهش گسترده پرسنل در نهادهای کلیدی امنیت ملی مانند وزارت امور خارجه و سازمان‌های اطلاعاتی، احتمالاً تأثیر مخربی بر ظرفیت آمریکا برای شکل‌دهی و تأثیرگذاری بر نتایج در خاورمیانه خواهد داشت.

بین ماه مه و اواسط ژوئیه ۲۰۲۵، سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ با فلسفه کلی‌تر سیاست خارجی او سازگار ماند: غیرقابل پیش‌بینی، یکجانبه و به شدت معامله‌گرایانه. رویکرد او در پی تثبیت مجدد نفوذ آمریکا از طریق فشار و اهرم اقتصادی بود، در حالی که پویایی‌های پیچیده منطقه‌ای را با تمرکز بر نتایج فوری به جای ایجاد صلح جامع مدیریت می‌کرد. این دوره شاهد افزایش تنش‌ها و درگیری‌ها با ایران، ادامه چالش‌های درگیری اسرائیل و فلسطین و تلاش‌های محتاطانه برای تعمیق روابط اقتصادی در بحبوحه چشم‌انداز منطقه‌ای چندپاره بود (Katulis, 2025).

اقدامات اولیه دولت ترامپ نشان دهنده تأکید بر بازگرداندن اهرم آمریکا از طریق معاملات اقتصادی و دیپلماتیک است - هرچند اغلب بدون سازوکارهایی برای تضمین ثبات بلندمدت. ترامپ از طریق ابزارهای نظامی، اقتصادی و کلامی، با استفاده از غیرقابل پیش‌بینی بودن به عنوان یک دارایی استراتژیک، قدرت را به نمایش می‌گذارد. اختلال او در اتحادیه‌های سنتی، نشان‌دهنده خروج عمده‌ای از هنجارهای دیپلماتیک است و حتی مشارکت‌های دیرینه را قابل مذاکره می‌داند. در خاورمیانه، این نشان دهنده یک رویکرد یکجانبه به جای انزوای طلبی است - ترامپ به دنبال توانایی عمل آزادانه در آنچه که او به عنوان دنبال کردن منافع آمریکا می‌بیند، اما بدون محدودیت از سوی اتحادیه‌های الزام‌آور قدیمی است. این تنش بین رویکرد تاکتیکی ترامپ و چشم‌انداز آرمانی او، هم فرصت و هم خطر سیاست خاورمیانه‌ای او در دوره دوم را تعریف می‌کند. جاه‌طلبی‌های او قابل توجه است: منطقه‌ای که از طریق توافقات صلح، متحد در مخالفت با ایران هسته‌ای و از طریق پلتفرم‌های اقتصادی به رهبری ایالات متحده به هم پیوسته است. این اهداف برای رهبران منطقه‌ای که به دنبال ثبات، سرمایه‌گذاری و کاهش درگیری هستند، جذاب است. به طور متناقضی، سبک معامله‌گرایی قابل پیش‌بینی ترامپ نوعی شفافیت ارائه می‌دهد - بازیگران منطقه‌ای انگیزه‌ها و روش‌های او را درک می‌کنند و فرصت‌هایی را برای بهره‌مندی می‌بینند. با این حال، بی‌ثباتی رویکرد او سوالاتی را در مورد قابلیت اطمینان بلندمدت ایالات متحده مطرح می‌کند و شکاف اعتماد از قبل قابل توجهی را افزایش داده است. به ویژه چین، با قرار دادن خود به عنوان یک شریک پایدارتر و بلندمدت، نه تنها در زیرساخت‌ها، بلکه به طور فزاینده‌ای در حوزه‌های فناوری و دفاعی نیز، به دنبال بهره‌برداری از این موضوع است.

۲- تحلیل گسترش نفوذ اقتصادی چین در خاورمیانه

چین تحت ریاست جمهوری شی جین پینگ، در زمانی که کشورهای غربی شاهد کاهش نفوذ خود در سراسر منطقه بوده‌اند، به طور قابل توجهی در خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) پیشروی کرده است. در نتیجه، تعداد فزاینده‌ای از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، چین را به عنوان یک قدرت بزرگ جایگزین می‌بینند - قدرتی بدون بار تاریخ استعماری یا میراث مداخله نظامی و تغییر رژیم. پیامدهای این امر برای وضعیت استراتژیک ایالات متحده و کشورهای اروپایی در خاورمیانه و شمال آفریقا عمیق است (Reeves, 2025). ظهور سیاسی و اقتصادی چین در خاورمیانه و شمال آفریقا نه تصادفی است و نه صرفاً محصول جانبی کاهش نفوذ غرب. بلکه موقعیت استراتژیک فعلی

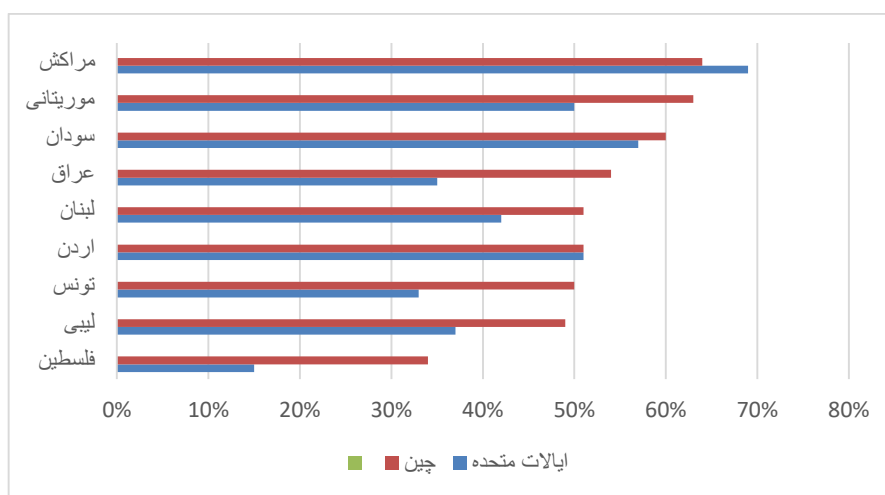
پکن در خاورمیانه و شمال آفریقا نتیجه بیش از یک دهه برنامه‌ریزی و اجرای آگاهانه سیاست‌ها است. از سال ۲۰۱۱، محققان و تحلیلگران سیاسی چینی از تعامل ساختاریافته‌تر و چندلایه‌تر با منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا برای پیشبرد منافع ملی خارجی و داخلی چین حمایت کردند. تجزیه و تحلیل سیاست‌های چین در طول دهه گذشته نشان می‌دهد که رهبری این کشور این مباحث علمی را درونی کرده و استراتژی خاورمیانه و شمال آفریقا خود را بر اساس آن شکل داده است.

نتیجه این امر، حضور عمیق‌تر چین در سراسر جهان عرب و مسلمان، از مراکش تا ایران، بوده است. در واقع، نظرسنجی‌های اخیر در مورد نخبگان و افکار عمومی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا - که در زیر به تفصیل شرح داده شده است - نشان می‌دهد که چین به عنوان یک قدرت بزرگ بسیار ارزشمند و مورد احترام ظهور کرده است. بخش عمده‌ای از این حمایت فزاینده ناشی از رویکرد استراتژیک چندبعدی پکن است که شامل ایجاد روابط دوجانبه گسترده با تمام کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، تعامل از طریق پلتفرم‌های چندجانبه مانند مجمع همکاری چین و کشورهای عربی و ادغام سیاست خاورمیانه و شمال آفریقا با ابتکارات اصلی سیاست خارجی چین، از جمله بریکس، سازمان همکاری شانگهای (SCO) و ابتکار کمربند و جاده (BRI) می‌شود.

چین به عنوان یک قدرت بزرگ بسیار ارزشمند و مورد احترام ظهور کرده است. بخش عمده‌ای از این حمایت فزاینده ناشی از رویکرد استراتژیک چندبعدی پکن است که شامل ایجاد روابط دوجانبه گسترده با تمام کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، تعامل از طریق پلتفرم‌های چندجانبه مانند مجمع همکاری چین و کشورهای عربی و ادغام سیاست خاورمیانه و شمال آفریقا با ابتکارات اصلی سیاست خارجی چین می‌شود. حمایت چین از آتش‌بس در غزه و همسویی آن با دیدگاه‌های اعراب و مسلمانان در مورد همبستگی با فلسطین، جایگاه آن را در خاورمیانه و شمال آفریقا بیش از پیش تقویت کرده است. در مقابل، بسیاری در منطقه، دولت‌های غربی را به دلیل حمایت بی‌قید و شرطشان از اسرائیل، ریاکار می‌دانند. با این حال، درک حمایت چین از فلسطین نه به عنوان یک مانور فرصت‌طلبانه صرف، بلکه به عنوان بخشی از یک استراتژی بلندمدت گسترده‌تر بسیار مهم است. این استراتژی، تعامل چین با جهان عرب و مسلمان را به سیاست‌های داخلی آن، به ویژه در مورد جمعیت مسلمان و حکومت آن در سین کیانگ، پیوند می‌دهد. از این منظر، چالشی که چین برای نفوذ ایالات متحده و اروپا در خاورمیانه و شمال آفریقا ایجاد می‌کند، عمیق‌تر از آن چیزی است که بسیاری از تفسیرهای غربی نشان می‌دهند.

عمق و پایداری رویکرد پکن نشان می‌دهد که چین در موقعیت بهتری برای دستیابی به دستاوردهای میان‌مدت تا بلندمدت در منطقه قرار دارد، در حالی که واشنگتن و بروکسل با سیاست‌های خارجی که نسبتاً کم منابع و کمتر فراگیر هستند، دست و پنجه نرم می‌کنند. اگر ایالات متحده و اروپا به دنبال حفظ نفوذ خود در خاورمیانه و شمال آفریقا هستند، باید درک واضح‌تری از استراتژی چین ایجاد کنند و سیاست‌های خود را بر این اساس مجدداً تنظیم کنند ((Reeves, 2025).

۳- اقبال منطقه خاورمیانه به ایالات متحده و چین



نمودار ۱: نمودار: موسسه صلح و دیپلماسی

منبع: شاخص عربی: موج هفتم (۲۰۲۱-۲۰۲۲)

داده‌های نظرسنجی از منطقه این مشاهده را تأیید می‌کند. در عراق، نظرسنجی‌های سال ۲۰۲۲ نشان داد که ۵۴٪ از پاسخ‌دهندگان چین را مطلوب می‌دانند، در حالی که این رقم برای ایالات متحده ۳۵٪ است. سرمایه‌گذاری ۱۰٫۵ میلیارد دلاری چین در طرح کمربند و جاده در آن سال به طور قابل توجهی بر احساسات عمومی تأثیر گذاشت، به طوری که ۵۴٪ از عراقی‌ها روابط اقتصادی قوی‌تر با چین را ترجیح می‌دهند، در حالی که ۴۶٪ روابط نزدیک‌تر با واشنگتن را ترجیح می‌دهند. سیاست‌گذاران و رسانه‌های عراقی همچنین از سیاست‌های ضد تروریسم چین در سین کیانگ و قانون امنیتی جدید آن در هنگ کنگ حمایت کرده‌اند که نشان‌دهنده اتحاد سیاسی گسترده‌تر است. تحلیلگران این امر را به سرخوردگی فزاینده این کشور از ایالات متحده و غرب و ترجیح رویکرد جایگزین چین نسبت می‌دهند.

حمایت بی‌قید و شرط غرب از جنگ اسرائیل در غزه، این روندها را تقویت کرده است. در اردن، نظرسنجی‌های پس از سال ۲۰۲۳ نشان داد که ۶۷ درصد از پاسخ‌دهندگان، چین را به عنوان قدرت فرمانطقه‌ای که بیشترین حمایت را از حقوق فلسطینیان دارد، شناسایی کرده‌اند - افزایشی ۱۶ درصدی از سال ۲۰۲۲. در مقابل، تنها ۲۸ درصد دیدگاه مثبتی نسبت به ایالات متحده داشتند و به بی‌تفاوتی واشنگتن نسبت به حقوق فلسطینیان اشاره کردند. رسانه‌های اردنی نیز این تغییر را تکرار کرده‌اند و مرتباً از روابط دوجانبه نزدیک‌تر در تجارت، تبادل فرهنگی و دیپلماسی منطقه‌ای حمایت می‌کنند. این احساس همچنین به تمام کشورهای شمال آفریقا گسترش می‌یابد. در تونس، تأیید نقش چین در خاورمیانه پس از اکتبر ۲۰۲۳ از ۷۰ درصد به ۷۵ درصد افزایش یافت، در حالی که تأیید ایالات متحده از ۴۰ درصد به ۱۰ درصد کاهش یافت. بیش از ۵۰ درصد از تونسی‌ها شی جین پینگ را تأیید کردند، در حالی که تنها ۶ درصد بایدن را تأیید کردند. پس از اجلاس همکاری چین و آفریقا در سال ۲۰۲۴ و ایجاد یک مشارکت استراتژیک در ماه مه ۲۰۲۴، رسانه‌ها و رهبران سیاسی تونس به طور ویژه از چین تمجید کرده‌اند. مقامات تونسی ضمن تقدیر از موضع پکن در قبال غزه، حمایت خود را از سیاست‌های چین در سین کیانگ و هنگ کنگ تکرار کرده‌اند (Reeves, 2025).

۴- وابستگی متقابل انرژی و اقتصاد چین و آمریکا در خاورمیانه

خاورمیانه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی و برخورداری از منابع عظیم انرژی، بستر شکل‌گیری نوعی وابستگی متقابل میان چین و آمریکا شده است. اگرچه ایالات متحده پس از انقلاب شیل در دهه گذشته توانسته است وابستگی مستقیم خود به نفت خاورمیانه را به میزان زیادی کاهش دهد و حتی به صادرکننده خالص انرژی تبدیل شود، اما همچنان ثبات قیمت جهانی نفت و امنیت مسیرهای کشتیرانی برای اقتصاد این کشور اهمیت حیاتی دارد. زیرا هرگونه اختلال در جریان عرضه جهانی به سرعت بر قیمت‌ها تأثیر گذاشته و پیامدهای مستقیم برای تورم و بازارهای مالی آمریکا ایجاد می‌کند. از سوی دیگر، چین به‌عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت جهان وابستگی شدیدی به خاورمیانه دارد و بخش عمده‌ای از نیاز انرژی خود را از کشورهای منطقه، به‌ویژه عربستان سعودی، عراق، ایران و قطر تأمین می‌کند. این شرایط باعث شده است که هر دو قدرت بزرگ، هرچند با منافع و رویکردهای متفاوت، به ثبات انرژی در خاورمیانه نیازمند باشند. چین به جریان فیزیکی نفت و گاز وابسته است و برای تضمین امنیت عرضه به سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت در زیرساخت‌ها، قراردادهای چنددهه‌ساله LNG با قطر و

خرید نفت تخفیفی از ایران و روسیه روی آورده است. آمریکا نیز بیشتر بر امنیت دریانوردی در تنگه هرمز و باب‌المندب و همچنین بر ثبات نظام مالی دلاری تمرکز دارد. از آنجا که تجارت جهانی انرژی عمدتاً با دلار قیمت‌گذاری و تسویه می‌شود، واشنگتن همچنان کنترل مهمی بر سازوکارهای مالی دارد و حتی واردات انرژی چین نیز به‌طور غیرمستقیم در چارچوب دلار انجام می‌گیرد. اختلالات اخیر در دریای سرخ و کاهش عبور از کانال سوئز نشان داد که هر دو کشور در برابر بی‌ثباتی مسیرهای انتقال انرژی آسیب‌پذیرند. چین به دلیل اتکای مستقیم به واردات نفت، و آمریکا به‌خاطر اثرگذاری این شوک‌ها بر قیمت جهانی و تورم داخلی، هر دو متضرر می‌شوند. در واقع، این وضعیت نوعی وابستگی متقابل نامتقارن را رقم زده است؛ چین بیشتر در معرض ریسک عرضه قرار دارد، در حالی که آمریکا بیشتر از مسیر ثبات مالی و قیمتی آسیب‌پذیر است. با وجود رقابت ژئوپلیتیکی میان دو کشور، این پیوندها باعث می‌شود که ثبات نسبی در خاورمیانه به نفع هر دو باشد و هرگونه بی‌ثباتی در منطقه، پیامدهای مشترک و غیرقابل اجتنابی برای اقتصادهایشان به همراه داشته باشد.

گرچه ایالات متحده به‌واسطه‌ی انقلاب شیل، وابستگی مستقیم نفتی‌اش به خاورمیانه را بسیار کاهش داده و از ۲۰۲۰ به‌بعد در مجموع «صادرکننده‌ی خالص فرآورده‌های نفتی» شده است، اما همچنان ثبات قیمت جهانی نفت و امنیت مسیرهای کشتیرانی در خاورمیانه برای اقتصاد آمریکا حیاتی است. چین، در مقابل، بزرگ‌ترین واردکننده نفت جهان است و بخش بزرگی از نفتش را از خاورمیانه می‌گیرد؛ در نتیجه به امنیت تنگه‌ها، تصمیمات اوپک+ و سازوکار دلاری تجارت انرژی بسیار حساس است. این پیوندها—تجارت فیزیکی نفت و گاز، امنیت کشتیرانی، و سلطه‌ی مالی دلار—یک «وابستگی متقابل نامتقارن» میان دو قدرت را شکل می‌دهد: چین بیشتر به جریان فیزیکی و قیمت وابسته است، آمریکا بیشتر به ثبات سیستم مالی و امنیت دریایی.

کانال‌های اصلی وابستگی

۱) جریان‌های نفت خام و فرآورده‌ها

چین در ۲۰۲۳ رکورد واردات نفت را شکست (میانگین ۱۱,۳ میلیون بشکه/روز) و در ۲۰۲۴—۲۰۲۵ نیز وارداتش تحت‌تأثیر نفت ارزان‌تر روسیه و ایران و نیز نفت سعودی نوسان داشته است؛ عربستان و عراق همچنان تأمین‌کنندگان مهم چین‌اند و سهم خاورمیانه در سبد چین بالا باقی مانده

است. هم‌زمان، صادرات نفت خام آمریکا به چین — با وجود فراز و نشیب‌های سیاسی — در برخی دوره‌ها افزایش یافته و آمریکا به‌عنوان «تولیدکننده‌ی نوسان‌گیر» (swing) بر قیمت جهانی اثر می‌گذارد.

۲) LNG و گاز طبیعی

چین برای تنوع‌بخشی، قراردادهای LNG بسیار بلندمدت با قطر امضا کرده (چندین قرارداد ۲۷ ساله با سینوپک و CNPC) و هم‌زمان شرکت‌های چینی حدود ۲۰ میلیون تن در سال تعهد خرید بلندمدت از پروژه‌های LNG آمریکا دارند — که زنجیره‌ی تأمین و قیمت‌گاز در آسیا-اقیانوسیه را به سیاست صادراتی آمریکا گره می‌زند.

۳) امنیت کشتیرانی و شوک‌های ژئواقتصادی

اختلالات دریای سرخ از اواخر ۲۰۲۳ نشان داد چطور هزینه‌ی حمل‌ونقل و قیمت‌ها برای هر دو اقتصاد می‌تواند جهش کند. آمریکا ائتلاف چندملیتی «عملیات نگهبان شکوفایی/ Prosperity Guardian» را برای حفاظت از کشتیرانی راه انداخت؛ در نتیجه بخشی از ریسک قیمتی برای واردکننده‌های آسیایی از جمله چین کاهش یافت، هرچند وقفه‌ها ادامه‌دار بوده‌اند و مسیر سوئز-باب‌المنندب آسیب‌پذیر مانده است.

۴) دلار و سازوکارهای پرداخت

بخش اعظم تجارت جهانی — از جمله انرژی — هنوز عمدتاً با دلار قیمت‌گذاری/صورت‌حساب می‌شود؛ این سلطه‌ی دلاری، قدرت تنظیم‌گری و تحریمی آمریکا را حفظ می‌کند و حتی وقتی چین به‌طور آزمایشی از تسویه‌ی یوانی (مثلاً نخستین معامله LNG یوانی در بورس شانگهای در ۲۰۲۳) استفاده می‌کند، تصویر کلان هنوز دلاری است. به‌همین دلیل، سیاست‌های مالی/تحریمی واشنگتن (مثلاً روی ایران) به‌طور غیرمستقیم سبب واردات چین را تغییر می‌دهد.

۵) تحریم‌ها و تغییر مسیر نفت

خرید نفت تخفیفی ایران توسط پالایشگران چینی در ۲۰۲۳-۲۰۲۵ به رکورد رسید و قیمت‌گذاری در آسیا را تحت‌تأثیر گذاشت — این روند تا حدی نتیجه‌ی محدودیت‌های تحریمی آمریکا علیه ایران و روسیه است. نتیجه: چین از تخفیف‌ها سود می‌برد، اما در برابر ریسک‌های ثانویه‌ی تحریم و بیمه/کشتیرانی غربی آسیب‌پذیر می‌ماند.

الگوهای راهبردی دو قدرت در خاورمیانه

چین: حداکثرسازی امنیت انرژی با «تنوع جغرافیایی» (قراردادهای بلندمدت LNG قطر؛ بازگشت سهم عربستان با تنظیم قیمت‌ها؛ بهره‌گیری از تخفیف ایران/روسیه)، سرمایه‌گذاری‌های بالادستی/پایین‌دستی و آزمون تسویه‌ی یوانی برای کاهش ریسک دلاری. در سطح سیاسی نیز میانجی‌گری محدود (مانند تسهیل آشتی ایران-عربستان در ۲۰۲۳) به منظور کاهش ریسک‌های منطقه‌ای. ایالات متحده: حفظ «چتر امنیت دریایی» (خلیج فارس/دریای سرخ)، مدیریت شوک‌های قیمتی جهانی از طریق ظرفیت شیل و ذخایر راهبردی، و گسترش صادرات LNG/فراآوردها که چین و سایر واردکنندگان آسیایی را به چرخه‌ی عرضه‌ی آمریکا متصل نگه می‌دارد.

۴- نقش کشورهای منطقه خاورمیانه در موازنه گرایی

سال‌های اخیر نقش فعالی در شکل‌دهی به موازنه‌گرایی میان ایالات متحده و چین ایفا کرده‌اند و برخلاف گذشته که عمدتاً تابعی از اراده قدرت‌های بزرگ بودند، اکنون تلاش دارند با سیاست‌های متنوع و انعطاف‌پذیر، جایگاه خود را در رقابت میان دو قدرت تثبیت کنند. عربستان سعودی به عنوان مهم‌ترین صادرکننده نفت جهان و شریک سنتی آمریکا، در عین حال روابط اقتصادی خود را با چین به‌طور چشمگیری گسترش داده و در قالب توافقی‌های استراتژیک بلندمدت انرژی، خود را از وابستگی یک‌جانبه به واشنگتن دور کرده است (Alterman, 2022). امارات متحده عربی نیز به‌عنوان یکی از مراکز مالی و تجاری منطقه، در حال جذب سرمایه‌گذاری‌های چینی در حوزه فناوری و زیرساخت است، در حالی که همچنان میزبان پایگاه‌های نظامی آمریکا باقی مانده و نقش متوازن‌کننده‌ای را ایفا می‌کند (Ulrichsen, 2020).

ایران نیز در این معادله جایگاهی خاص دارد. به دلیل تحریم‌های گسترده آمریکا، تهران به سمت همکاری راهبردی با پکن گرایش یافته و توافق ۲۵ ساله ایران و چین نمونه بارز این الگو است. با این حال، ایران همچنان در محاسبات ژئوپلیتیکی خود به تأثیر حضور آمریکا در منطقه واقف است و از این تقابل به‌عنوان ابزاری برای افزایش قدرت چانه‌زنی بهره می‌گیرد (Scobell & Nader, 2016). در سوی دیگر، کشورهایمانند قطر و عمان سیاست خارجی متوازن‌تری را در پیش گرفته‌اند؛ قطر ضمن میزبانی بزرگ‌ترین پایگاه نظامی آمریکا در منطقه، قراردادهای عظیم LNG با چین امضا کرده و عمان نیز به‌عنوان یک میانجی بی‌طرف، روابط متوازنی با هر دو قدرت حفظ کرده است (Roberts, 2021).

این روند نشان می‌دهد که موازنه‌گرایی در خاورمیانه صرفاً یک کنش منفعلانه در برابر رقابت قدرت‌های بزرگ نیست، بلکه راهبردی فعالانه از سوی دولت‌های منطقه برای افزایش استقلال عمل و کاهش آسیب‌پذیری در برابر فشارهای یک‌جانبه است. به بیان دیگر، کشورهای خاورمیانه در حال بهره‌برداری از رقابت آمریکا و چین برای حداکثرسازی منافع ملی خود هستند و این امر سبب شده که الگوی سنتی اتحادهای ثابت جای خود را به نوعی «چندجانبه‌گرایی عمل‌گرایانه» بدهد (Gause, 2019).

۵- احتمال تشدید تله توسیدید در خاورمیانه در آینده

تله توسیدید» مفهومی است که گراهام آلیسون (۲۰۱۷) در مطالعات روابط بین‌الملل برجسته کرد و به این ایده اشاره دارد که وقتی یک قدرت در حال ظهور با قدرت مسلط موجود روبه‌رو می‌شود، احتمال بروز جنگ و منازعه افزایش می‌یابد. ریشه این اصطلاح به روایت توسیدید از جنگ پلوپونزی بازمی‌گردد که در آن، قدرت‌گیری آتن و ترس اسپارت از این تحول، به جنگی ویرانگر منجر شد. در بستر امروز، رقابت چین و آمریکا به‌عنوان دو قدرت جهانی به‌گونه‌ای تفسیر می‌شود که می‌تواند در مسیر تحقق این «تله» قرار گیرد. خاورمیانه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه، منابع انرژی عظیم و گذرگاه‌های حیاتی دریایی، به یکی از میدان‌های اصلی بروز و تشدید این پویایی بدل شده است.

ایالات متحده پس از جنگ سرد جایگاهی هژمونیک در خاورمیانه به‌دست آورد و با حضور نظامی گسترده، شبکه‌ای از ائتلاف‌های امنیتی و کنترل جریان انرژی، قدرت مسلط منطقه‌ای باقی ماند (Walt, 2018). با این حال، چین طی دو دهه اخیر با رشد اقتصادی شتابان و نیاز به انرژی، به‌طور فزاینده‌ای به خاورمیانه وارد شده و نفوذ خود را از طریق سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، قراردادهای انرژی و دیپلماسی چندجانبه گسترش داده است (Fulton, 2019). این روند باعث می‌شود آمریکا احساس کند جایگاه سنتی‌اش در حال تهدید است و به سمت سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر برای مهار چین حرکت کند. در مقابل، چین نیز تلاش می‌کند حضور خود را در قالب طرح «کمربند و جاده» تثبیت کرده و در عین حال روابط خود را با کشورهای منطقه، از عربستان تا ایران، تعمیق بخشد. این وضعیت همان سازوکار کلاسیک «تله توسیدید» است که ترس هژمون موجود از قدرت‌گیری رقیب نوظهور، احتمال تقابل را افزایش می‌دهد.

عوامل متعددی می‌تواند خطر تحقق این تله در خاورمیانه را تشدید کند. نخست، اهمیت راهبردی انرژی و وابستگی چین به واردات نفت از منطقه، رقابت را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. هرگونه تلاش آمریکا

برای کنترل مسیرهای انتقال انرژی یا اعمال فشار بر صادرکنندگان، به‌طور مستقیم منافع حیاتی چین را تهدید خواهد کرد (Downs, 2019). دوم، رقابت بر سر نفوذ سیاسی و امنیتی می‌تواند به برخوردهای غیرمستقیم منجر شود؛ برای مثال، واشنگتن همچنان از متحدان سستی خود مانند اسرائیل و عربستان حمایت می‌کند، در حالی که پکن با گسترش روابط با ایران و همچنین نقش‌آفرینی در میانجیگری میان تهران و ریاض (۲۰۲۳) موقعیت جدیدی یافته است (Wuthnow, 2023). سوم، حضور هم‌زمان هر دو قدرت در مناطق پرتنش مانند خلیج فارس یا دریای سرخ، خطر برخوردهای تصادفی یا رقابت تسلیحاتی را افزایش می‌دهد.

با این حال، باید توجه داشت که تحقق کامل «تله توسیدید» در خاورمیانه به معنای جنگ مستقیم آمریکا و چین الزامی نیست. بسیاری از پژوهشگران معتقدند که احتمالاً این تقابل در قالب جنگ‌های نیابتی، رقابت اقتصادی و جنگ سرد تکنولوژیک جلوه خواهد کرد (Allison, 2017; Colgan & Keohane, 2017). در واقع، کشورهای منطقه به میدان رقابت تبدیل می‌شوند و هر یک از قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کنند با استفاده از ابزارهای مالی، امنیتی یا تکنولوژیک، نفوذ خود را تقویت کنند. به این ترتیب، خاورمیانه می‌تواند به آزمایشگاهی برای بروز این تله بدل شود؛ جایی که رقابت نه‌تنها میان دو قدرت جهانی، بلکه در بستر پیچیده‌ای از بازیگران محلی، منازعات فرقه‌ای و رقابت‌های منطقه‌ای جریان دارد.

در نتیجه، خاورمیانه از یک سو به دلیل منابع انرژی و موقعیت ژئوپلیتیکی، و از سوی دیگر به علت شکنندگی ساختارهای امنیتی‌اش، بیش از هر منطقه دیگری مستعد تشدید «تله توسیدید» است. اگرچه سازوکارهایی مانند همکاری انرژی یا وابستگی اقتصادی متقابل می‌تواند تا حدی مانع از درگیری مستقیم شود، اما روند کلی نشان می‌دهد که افزایش بی‌اعتمادی، رقابت بر سر نفوذ و برخورد منافع حیاتی، این منطقه را به یکی از حساس‌ترین نقاط جهان در چارچوب رقابت آمریکا و چین تبدیل کرده است. یکی از ابعاد مهم در تشدید «تله توسیدید» در خاورمیانه، نحوه واکنش کشورهای منطقه به رقابت آمریکا و چین است. بازیگران منطقه‌ای نه‌تنها منفعل نیستند، بلکه با اتخاذ سیاست‌های موازنه‌گرایانه، به پیچیده‌تر شدن این رقابت کمک می‌کنند. عربستان سعودی نمونه بارزی است؛ این کشور از یک سو همچنان به امنیتی که واشنگتن فراهم می‌کند متکی است، و از سوی دیگر با امضای قراردادهای انرژی بلندمدت با چین و خرید فناوری‌های ارتباطی و نظامی از این کشور، نشان داده که نمی‌خواهد در یک

اردوگاه باقی بماند (Alterman, 2022). این وضعیت، ترس آمریکا از دست دادن متحدان سستی خود را افزایش داده و احساس تهدید ناشی از قدرت‌گیری چین را تقویت می‌کند. علاوه بر این، ابعاد فناوری و دیجیتال رقابت به تدریج در خاورمیانه بروز یافته است. سرمایه‌گذاری‌های چین در زمینه 5G، هوش مصنوعی و شهرهای هوشمند در کشورهای حوزه خلیج فارس، از نگاه واشنگتن نه صرفاً همکاری اقتصادی، بلکه گسترش نفوذ راهبردی پکن تلقی می‌شود (Fulton, 2019). چنین رقابتی به‌ویژه در حوزه‌های حساس امنیت سایبری و کنترل داده‌ها، خطر برخورد غیرمستقیم و اعمال فشار متقابل را افزایش می‌دهد. در واقع، رقابت دیگر فقط بر سر نفت یا گذرگاه‌های دریایی نیست، بلکه به حوزه‌های ژئوپلیتیک فناوری نیز کشیده شده است؛ حوزه‌ای که می‌تواند تنش‌ها را حتی شدیدتر از رقابت انرژی کند. بُعد دیگر، مداخلات نیابتی و رقابت‌های تسلیحاتی است. آمریکا همچنان تأمین‌کننده اصلی تسلیحات پیشرفته به متحدانش در منطقه است، در حالی که چین در حال افزایش صادرات تجهیزات نظامی با هزینه کمتر و شرایط آسان‌تر به کشورهای نظیر ایران و حتی برخی کشورهای خلیج فارس است (Scobell & Nader, 2016). این روند می‌تواند مسابقه تسلیحاتی جدیدی در منطقه ایجاد کند که نه تنها بی‌ثباتی را افزایش می‌دهد، بلکه تقابل غیرمستقیم دو قدرت بزرگ را تشدید می‌کند.

نکته قابل توجه دیگر آن است که خاورمیانه به‌عنوان یک «نقطه اتصال» میان آسیا، اروپا و آفریقا، اهمیت فراتر از منطقه‌ای دارد. مسیرهای انرژی و تجاری که از خلیج فارس و دریای سرخ می‌گذرند، برای چین به‌ویژه در چارچوب ابتکار «کمربند و جاده» حیاتی‌اند. هرگونه تهدید آمریکا به بستن یا محدود کردن این مسیرها در شرایط بحرانی، می‌تواند به سطحی از رویارویی منجر شود که به تله توسیدید شباهت دارد (Downs, 2019). به همین ترتیب، تلاش چین برای حضور فعال‌تر در این کریدورها از طریق سرمایه‌گذاری در بنادر و کشتیرانی، در واشنگتن به‌عنوان چالشی مستقیم برای برتری دریایی آمریکا تعبیر می‌شود.

بنابراین، تشدید «تله توسیدید» در خاورمیانه تنها نتیجه رقابت مستقیم دو قدرت نیست، بلکه محصول برهم‌کنش پیچیده میان منافع آمریکا و چین، واکنش کشورهای منطقه و پویایی‌های امنیتی موجود است. در نهایت، اگرچه احتمال وقوع جنگ مستقیم میان دو کشور همچنان پایین ارزیابی می‌شود، اما خاورمیانه می‌تواند به صحنه اصلی برخوردهای نیابتی، بحران‌های امنیتی و رقابت‌های

تکنولوژیک تبدیل شود. همین ویژگی است که این منطقه را در قلب مباحث مربوط به آینده نظم جهانی و پویایی های «تله توسیدید» قرار داده است (Allison, 2017; Wuthnow, 2023)

۶- پیامدهای رقابت آمریکا و چین در خاورمیانه برای نظم بین الملل

رقابت ژئوپلیتیکی میان ایالات متحده و چین در خاورمیانه نه تنها پیامدهای منطقه‌ای دارد، بلکه به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بر آینده نظم بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. خاورمیانه از یک سو به‌عنوان قلب انرژی جهان و گذرگاه حیاتی تجارت بین‌الملل، و از سوی دیگر به دلیل حضور شبکه‌ای از منازعات پیچیده، به صحنه‌ای بدل شده است که الگوهای جدید قدرت و همکاری جهانی در آن آشکار می‌شوند. یکی از نخستین پیامدها، چندقطبی شدن نظم بین‌الملل است. حضور پررنگ چین در خاورمیانه همراه با کاهش نسبی تعهدات نظامی آمریکا در سال‌های اخیر، نشانه‌ای از پایان دوره هژمونی بلامنازع ایالات متحده محسوب می‌شود (Ikenberry, 2018). چین با ابزارهای اقتصادی و دیپلماسی چندجانبه، در حال به چالش کشیدن ساختار تک‌قطبی است و خاورمیانه به یکی از مناطق اصلی نمایش این تغییر تبدیل شده است. این فرآیند چندقطبی شدن، اگرچه هنوز در مراحل اولیه است، اما به تضعیف توانایی آمریکا برای اعمال نظم مبتنی بر قواعد غرب‌محور منجر می‌شود. دومین پیامد، تضعیف هژمونی دلار در نظام مالی بین‌الملل است. با اینکه دلار همچنان ارز غالب در تسویه تجارت انرژی است، چین تلاش کرده تا از طریق توافقات دوجانبه و استفاده از یوان، وابستگی به دلار را کاهش دهد (Subacchi, 2020). قراردادهای اخیر فروش LNG میان چین و قطر یا توافقات نفتی با عربستان و ایران نمونه‌هایی هستند که می‌توانند آغازگر تغییرات تدریجی در معماری مالی بین‌الملل باشند. اگرچه این روند در کوتاه‌مدت تهدیدی جدی برای جایگاه دلار نیست، اما در بلندمدت می‌تواند منجر به ایجاد نظامی متنوع‌تر در تسویه مالی جهانی شود.

سومین پیامد مهم، افزایش رقابت میان الگوهای متفاوت حکمرانی و نظم جهانی است. آمریکا به‌طور سنتی نظم بین‌الملل لیبرال را با تأکید بر دموکراسی، حقوق بشر و ائتلاف‌های امنیتی تبلیغ کرده است (Walt, 2018). در مقابل، چین بر اصل عدم مداخله، احترام به حاکمیت ملی و همکاری اقتصادی بدون پیش‌شرط سیاسی تأکید دارد (Fulton, 2019). خاورمیانه، جایی که بسیاری از دولت‌ها با بحران‌های مشروعیت داخلی روبه‌رو هستند، به آزمایشگاهی برای این دو الگوی رقیب تبدیل شده

است. پذیرش گسترده‌تر مدل چینی در منطقه می‌تواند به چالشی برای گسترش ارزش‌های لیبرال و تقویت رویکرد اقتدارگرایانه در سطح جهانی منجر شود.

چهارمین پیامد، تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی جهانی است. اگرچه خاورمیانه تنها یکی از میادین رقابت است، اما جایگاه ویژه‌اش در انرژی و امنیت جهانی سبب می‌شود هر بحرانی در این منطقه پیامدهای فرامرزی داشته باشد. برای نمونه، حملات اخیر به کشتی‌ها در دریای سرخ نه تنها بر امنیت منطقه‌ای تأثیر گذاشت، بلکه به افزایش قیمت جهانی نفت و ایجاد بی‌ثباتی در بازارهای مالی بین‌المللی منجر شد (IEA, 2023). در چنین شرایطی، رقابت آمریکا و چین می‌تواند به منع بی‌ثباتی در نظام بین‌الملل تبدیل شود.

در نهایت، این روند می‌تواند به ظهور نظم بین‌الملل هیبریدی منجر شود؛ نظمی که در آن عناصر نظم لیبرال به‌طور کامل کنار گذاشته نمی‌شود، اما در کنار آن شبکه‌ای از توافق‌های دوجانبه، منطقه‌ای و غیرغربی بر مبنای منافع مشترک شکل می‌گیرد (Acharya, 2014). خاورمیانه با موقعیت ویژه‌اش می‌تواند یکی از کانون‌های اصلی شکل‌گیری این نظم جدید باشد. به بیان دیگر، رقابت آمریکا و چین در خاورمیانه نه تنها آینده این منطقه را رقم می‌زند، بلکه آزمایشگاهی برای تعیین مسیر نظم جهانی است: یا تداوم هژمونی غرب‌محور، یا حرکت به سوی نظمی چندقطبی و متکثر که در آن نقش قدرت‌های غیرغربی برجسته‌تر خواهد بود.

از دیگر پیامدهای قابل توجه رقابت آمریکا و چین در خاورمیانه برای نظم بین‌الملل، افزایش اهمیت بازیگران میانی و منطقه‌ای است. در گذشته، نظم بین‌الملل عمدتاً تحت تأثیر کنش قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شد، اما رقابت دو ابرقدرت در خاورمیانه موجب شده است که کشورهایمانند عربستان سعودی، ترکیه، ایران، امارات و حتی قطر نقش برجسته‌تری در تعاملات جهانی ایفا کنند. این کشورها با استفاده از رقابت واشنگتن و پکن، تلاش می‌کنند استقلال راهبردی خود را افزایش دهند و از وضعیت چندقطبی نوظهور بهره‌برداری کنند (Gause, 2019). این امر به معنای آن است که نظم آینده نه صرفاً دوقطبی یا تک‌قطبی، بلکه ترکیبی پیچیده از روابط چندسطحی میان قدرت‌های بزرگ و متوسط خواهد بود.

پیامد دیگر، تضعیف نظام اتحادهای سنتی است. نظم لیبرال مبتنی بر اتحادهای امنیتی به رهبری آمریکا شکل گرفت؛ اما در شرایطی که برخی متحدان آمریکا در خاورمیانه به سمت همکاری با چین و روسیه گرایش پیدا کرده‌اند، مشروعیت و کارآمدی این اتحادها زیر سؤال رفته است (Walt, 2018).

به‌ویژه زمانی که کشورهای چین و آمریکا با روابط امنیتی با آمریکا و روابط اقتصادی-فناوری با چین را پیگیری می‌کنند، ساختار دوقطبی کلاسیک به تدریج جای خود را به نظم «چندشریکی» می‌دهد. این روند برای واشنگتن به معنای دشواری در حفظ انسجام ائتلاف‌ها و برای پکن فرصتی برای نفوذ بیشتر در ساختارهای غیرغربی است.

همچنین، این رقابت پیامدهای نهادی نیز دارد. نهادهای بین‌المللی که طی دهه‌ها تحت سلطه غرب شکل گرفته‌اند، مانند صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی، اکنون با جایگزین‌هایی چون «بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا» به رهبری چین مواجه شده‌اند (Subacchi, 2020). گسترش چنین نهادهایی در خاورمیانه و مشارکت کشورهای منطقه در آنها، می‌تواند به تضعیف نظم نهادی غرب‌محور و شکل‌گیری ترتیبات موازی منجر شود.

نکته دیگر، ابعاد هویتی و گفتمانی نظم بین‌الملل است. آمریکا معمولاً با زبان دموکراسی، حقوق بشر و آزادی بازارها وارد تعاملات می‌شود، در حالی که چین بر اصولی مانند «عدم مداخله» و «احترام به حاکمیت» تأکید دارد (Fulton, 2019). این دو گفتمان متضاد در خاورمیانه با استقبال متفاوتی مواجه شده‌اند؛ بسیاری از دولت‌های اقتدارگرا، الگوی چینی را جذاب‌تر می‌دانند زیرا بدون فشار برای اصلاحات سیاسی، همکاری اقتصادی گسترده فراهم می‌کند. در سطح جهانی نیز پذیرش این رویکرد می‌تواند به تضعیف جایگاه ارزش‌های لیبرال و گسترش «نظم اقتدارگرایانه» بینجامد (Acharya, 2014). در نهایت، رقابت آمریکا و چین در خاورمیانه پیامدهایی برای مدیریت بحران‌های جهانی نیز دارد. همکاری قدرت‌های بزرگ در موضوعاتی مانند تغییرات اقلیمی، امنیت غذایی یا کنترل بیماری‌های واگیردار به شدت به میزان اعتماد و هماهنگی آنها وابسته است. اما تشدید رقابت در مناطق حساسی چون خاورمیانه می‌تواند سطح بی‌اعتمادی را افزایش داده و توانایی نظم بین‌الملل برای مدیریت بحران‌های جهانی را کاهش دهد (Allison, 2017). به عبارت دیگر، رقابت در خاورمیانه نه تنها به نظم منطقه‌ای شکل می‌دهد، بلکه ظرفیت کل نظام جهانی برای مقابله با چالش‌های فراملی را نیز تضعیف می‌کند.

نتیجه گیری

رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و چین در خاورمیانه را می‌توان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های تلاقی منافع قدرت‌های بزرگ در جهان معاصر دانست. ایالات متحده به‌عنوان قدرت مسلط پس از جنگ سرد، با تکیه بر حضور نظامی، اتحادهای امنیتی و نفوذ در بازار انرژی، سال‌ها نظم منطقه‌ای را شکل داده است. اما ظهور چین به‌عنوان قدرت اقتصادی و نیاز این کشور به انرژی، همراه با ابتکار «کمربند و جاده»، موجب شد خاورمیانه به عرصه‌ای برای گسترش نفوذ پکن تبدیل شود. در این میان، منطقه به نقطه تلاقی دو رویکرد متفاوت بدل شده است: نظم لیبرال مبتنی بر ارزش‌های غربی در برابر نظم مبتنی بر همکاری اقتصادی و اصل عدم مداخله.

تحلیل‌های نظری نشان می‌دهند که این رقابت می‌تواند از منظر «نظریه هم‌مونی پایدار» به معنای چالش در برابر توان آمریکا برای تداوم تأمین کالاهای عمومی بین‌المللی تلقی شود. هم‌زمان، «منطقه‌گرایی نوین» نشان می‌دهد که بازیگران محلی و منطقه‌ای دیگر صرفاً تابع نیستند، بلکه با استفاده از فضای رقابتی میان قدرت‌های بزرگ، به استقلال بیشتری دست یافته‌اند. کشورهایمانند عربستان، امارات، ایران و قطر با سیاست‌های موازنه‌گرایانه، رقابت را پیچیده‌تر کرده و عملاً به ایجاد نوعی چندجانبه‌گرایی عمل‌گرایانه کمک می‌کنند.

وابستگی متقابل انرژی نیز یکی از محرک‌های اصلی این رقابت است. در حالی که چین به جریان پایدار انرژی از خاورمیانه وابسته است، آمریکا اگرچه از نظر واردات نفت استقلال بیشتری یافته، اما همچنان نسبت به ثبات قیمت‌ها و امنیت کریدورهای انرژی آسیب‌پذیر باقی مانده است. این وضعیت به «وابستگی متقابل نامتقارن» انجامیده که در آن هر دو قدرت، هرچند به شیوه‌های متفاوت، در برابر بی‌ثباتی منطقه حساس هستند.

در سطح کلان، احتمال تشدید «تله توسیدید» در خاورمیانه وجود دارد. افزایش حضور چین و نگرانی آمریکا از افول هم‌مونی خود، شرایطی شبیه به رقابت تاریخی آتن و اسپارت ایجاد کرده است. این وضعیت الزاماً به جنگ مستقیم منجر نمی‌شود، اما خطر رقابت‌های نیابتی، جنگ‌های اقتصادی و تکنولوژیک و حتی برخوردهای تصادفی در کریدورهای حیاتی دریایی را افزایش می‌دهد.

پیامدهای این رقابت برای نظم بین‌الملل گسترده است. نخست، نشانه‌های چندقطبی شدن نظام جهانی بیش از پیش آشکار می‌شود. دوم، تلاش چین برای بین‌المللی‌سازی یوان می‌تواند به تضعیف

تدریجی هژمونی دلار بینجامد. سوم، رقابت میان دو الگوی حکمرانی - لیبرال غربی و اقتدارگرایانه چینی - در خاورمیانه بازتاب یافته و می‌تواند در آینده مسیر نظم جهانی را تعیین کند. چهارم، نقش کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های میانی پررنگ‌تر شده و به پیچیده‌تر شدن ساختار نظم بین‌الملل کمک می‌کند. در نهایت، می‌توان گفت خاورمیانه نه تنها صحنه رقابت آمریکا و چین است، بلکه آزمایشگاهی برای شکل‌گیری الگوهای نظم آینده جهان محسوب می‌شود. اگر این رقابت به صورت مدیریت‌شده و در چارچوب همکاری‌های اقتصادی باقی بماند، می‌تواند به ایجاد نظمی هیبریدی و چندقطبی منجر شود. اما در صورت تشدید بی‌اعتمادی و امنیتی شدن روابط، خطر بی‌ثباتی و تقابل‌های گسترده‌تر برای منطقه و نظام بین‌الملل اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

رقابت میان ایالات متحده و چین در خاورمیانه را باید بخشی از روند بزرگ‌تر تحول در نظام بین‌الملل دانست. این رقابت نه تنها به ساختار قدرت منطقه‌ای شکل می‌دهد، بلکه انعکاسی از تغییر توازن جهانی است؛ تغییری که از نظم تک‌قطبی پس از جنگ سرد به سوی نوعی چندقطبی پیچیده در حرکت است. بررسی ابعاد مختلف این موضوع نشان می‌دهد که خاورمیانه به صحنه‌ای کلیدی برای آزمودن ظرفیت‌های هر دو قدرت در حفظ یا تغییر نظم بین‌الملل تبدیل شده است.

از یک سو ایالات متحده تلاش دارد با اتکا به حضور نظامی گسترده، شبکه‌ای از اتحادهای امنیتی و کنترل بر بازار انرژی، موقعیت مسلط خود را حفظ کند. از سوی دیگر چین با بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی، سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و ابتکارهایی چون «کمربند و جاده»، به تدریج جایگاهی ساختاری در اقتصاد و سیاست منطقه‌ای می‌یابد. این دو مسیر متفاوت، اما هم‌پوشان، رقابتی همه‌جانبه ایجاد کرده‌اند که از انرژی و اقتصاد گرفته تا فناوری، امنیت و حتی گفتمان‌های سیاسی و هویتی را در بر می‌گیرد. نتیجه این رقابت، پیچیده‌تر شدن تصمیم‌گیری‌های کشورهای منطقه است. خاورمیانه دیگر تنها یک میدان شطرنج برای قدرت‌های بزرگ نیست، بلکه خود بازیگران منطقه‌ای نیز به‌عنوان مهره‌های فعال، تلاش می‌کنند از این وضعیت به نفع خود استفاده کنند. عربستان سعودی، امارات و قطر نمونه‌هایی هستند که با ایجاد روابط متوازن، ضمن بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی چین، همچنان امنیت خود را از طریق روابط با آمریکا تأمین می‌کنند. ایران نیز در واکنش به فشارهای غربی، به همکاری راهبردی با چین رو آورده است. این الگو نشان می‌دهد که بازیگران منطقه‌ای می‌توانند با استفاده از فضای رقابتی میان دو ابرقدرت، استقلال بیشتری در سیاست خارجی به دست آورند. از منظر نظری، این وضعیت

یادآور مباحث «وابستگی متقابل نامتقارن» و «تله توسیدید» است. چین نیازمند انرژی خاورمیانه است، اما این وابستگی با آسیب‌پذیری‌های ژئوپلیتیکی همراه است؛ در حالی که آمریکا با کاهش واردات نفتی خود، همچنان برای ثبات نظام اقتصادی جهانی به این منطقه متکی است. این وضعیت سبب می‌شود که هیچ‌یک از دو کشور قادر به نادیده گرفتن خاورمیانه نباشند. به علاوه، ترس آمریکا از افول جایگاه خود و تلاش چین برای ارتقای موقعیت جهانی‌اش، شرایطی شبیه به «تله توسیدید» ایجاد می‌کند؛ شرایطی که هرچند الزاماً به جنگ مستقیم منجر نمی‌شود، اما می‌تواند رقابت‌های نیابتی و بحران‌های امنیتی جدیدی را رقم بزند.

پیامدهای این رقابت برای نظم بین‌الملل بسیار گسترده است. نخست، چندقطبی شدن قدرت جهانی بیش از پیش تقویت می‌شود و نظم تک‌قطبی تحت رهبری آمریکا به چالش کشیده می‌شود. دوم، تلاش چین برای ترویج استفاده از یوان در مبادلات انرژی، هژمونی دلار را در بلندمدت تهدید می‌کند. سوم، رقابت گفتمانی میان «نظم لیبرال» آمریکا و «نظم اقتدارگرایانه» چین در خاورمیانه بازتاب یافته و می‌تواند مسیر آینده ارزش‌های جهانی را تغییر دهد. چهارم، ظهور بازیگران میانی و افزایش وزن آن‌ها در تعاملات بین‌المللی، نشان‌دهنده انتقال تدریجی قدرت به سوی ساختار پیچیده‌تر و چندسطحی است. در نهایت، آینده این رقابت تا حد زیادی به چگونگی مدیریت روابط میان واشنگتن و پکن بستگی دارد. اگر دو قدرت بتوانند همکاری در حوزه‌هایی مانند انرژی، فناوری و مدیریت بحران‌های جهانی را با رقابت ژئوپلیتیکی خود متوازن سازند، نظم بین‌الملل می‌تواند به سوی ثباتی نسبی حرکت کند. اما اگر بی‌اعتمادی افزایش یابد و رقابت امنیتی بر سایر ابعاد غلبه کند، خاورمیانه به یکی از خطرناک‌ترین کانون‌های بی‌ثباتی جهانی بدل خواهد شد و نظم بین‌الملل با بحرانی جدی مواجه می‌شود.

به بیان دیگر، خاورمیانه تنها بخشی از معادله رقابت آمریکا و چین نیست، بلکه به نمادی از تحولات ژرف در نظم جهانی تبدیل شده است. مطالعه این منطقه نه تنها به درک پویایی‌های محلی کمک می‌کند، بلکه آینده نظم بین‌الملل را نیز تا حد زیادی پیش‌بینی‌پذیرتر می‌سازد. این رقابت سرنوشت‌ساز به ما نشان می‌دهد که مسیر نظم آینده، میان دو گزینه اصلی در نوسان است: یا نظمی هیبریدی و چندقطبی بر اساس همکاری‌های اقتصادی و تعاملات عمل‌گرایانه، یا نظمی پرتنش و پر از بی‌اعتمادی که خطر بی‌ثباتی جهانی را افزایش می‌دهد.

فهرست منابع

- Acharya, A. (2014). *The End of American World Order*. Polity.
- Allison, G. (2017). *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?* Houghton Mifflin Harcourt.
- Alterman, J. B. (2022). *The Vital Triangle: China, the United States, and the Middle East*. CSIS.
- Chan, S. (2019). *The Thucydides Trap Debate: Can China and the US Avoid War?* Routledge.
- Colgan, J., & Keohane, R. O. (2017). "The Liberal Order Is Rigged." *Foreign Affairs*, 96(3).
- Downs, E. (2019). *China and the Middle East: Energy and Security*. Brookings Institution.
- Fulton, J. (2019). *China's Changing Role in the Middle East*. Atlantic Council.
- Gause, F. G. (2019). *The International Relations of the Persian Gulf*. Cambridge University Press.
- Genest, M. (1996). *Conflict and Cooperation: Evolving Paradigms in International Relations*. Harcourt Brace College Publishers.
- Hettne, B. (1999). *Globalism and the New Regionalism*. In B. Hettne, A. Inotai, & O. Sunkel (Eds.), *National Perspectives on the New Regionalism in the North* (pp. 1–24). Macmillan Press.
- Hettne, B. (2003). *The New Regionalism in Perspective*. In M. Schulz, F. Söderbaum, & J. Öjendal (Eds.), *Regionalism in an Era of Globalism* (pp. 219–233). Ashgate Publishing.
- Hettne, B., & Söderbaum, F. (2000). *Theorising the New Regionalism*. In R. Stubbs & G. R. D. Underhill (Eds.), *Political Economy and the Changing Global Order* (pp. 248–261). Oxford University Press.
- Ikenberry, G. J. (2018). *After Victory: Institutions, Strategic Restraint, and the Rebuilding of Order*. Princeton University Press.
- International Energy Agency (IEA). (2023). *World Energy Outlook*.
- Keohane, R. O. (1984). *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. Princeton University Press.
- Keohane, R. O., & Nye, J. S. (1977). *Power and Interdependence: World Politics in Transition*. Little, Brown and Company.
- Kindleberger, C. (1973). *The World in Depression 1929–1939*. University of California Press.
- Krasner, S. D. (1976). *State Power and the Structure of International Trade*. *World Politics*, 28(3), 317–347.
- Roberts, D. (2021). *Qatar: Securing the Global Gas Giant*. Hurst.
- Scobell, A., & Nader, A. (2016). *China in the Middle East: The Wary Dragon*. RAND Corporation.

- Subacchi, P. (2020). *The Cost of Free Money: How Unfettered Capital Threatens Our Economic Future*. Yale University Press.
- Söderbaum, F. (2003). *The New Regionalism and the Political Economy of Development: Theories, Challenges and Cases*. Palgrave Macmillan.
- Söderbaum, F. (2016). *Rethinking Regionalism*. Palgrave Macmillan.
- Ulrichsen, K. C. (2020). *The Gulf States in International Political Economy*. Palgrave Macmillan.
- Walt, S. M. (2018)